

شیوه‌ی کار و مشی فکری من بر اساس تعاملی مستمر با فضا و شرایط پیرامون است. همین رویکرد باعث شده تا کارهایم محدود به یک رسانه نباشند و در آن‌ها از عکاسی، تصویر متحرک، صدا و چیدمان‌های چندرسانه‌ای استفاده کنم.

هرگاه در محیط یا شرایط جدیدی قرار می‌گیرم، که البته این سرزمین اغلب بستری برای رویدادهای پیش‌بینی‌ناپذیر است، ابتدا به مشاهده و دریافت تأثیرات آن فضا بر خودم می‌پردازم. در این مرحله، فضا به‌عنوان امری پویا، بر شکل‌گیری ادراکم تأثیر می‌گذارد. سپس، به‌تدریج از تجربه‌ی خود چیزی به فضا اضافه می‌کنم و این روند بارها و بارها تکرار می‌شود تا کار به آرامی شکل نهایی خود را پیدا کند. در همین روند، جزئیات همیشه مهم‌ترین منابع الهام محسوب می‌شوند.

هرچند بیشتر ایده‌ها و پروژه‌هایم در بلندمدت تحت تأثیر محیطی که در آن کار و زندگی می‌کنم هستند، عموماً آن‌هایی که با یک اتفاق یا مواجهه‌ی آنی آغاز می‌شوند برایم جذابیت بیشتری دارند. در چنین شرایطی، یک لحظه‌ی نادیده به قوای فکری و تخیل تلنگر می‌زند و آغازی تازه می‌شود. فرآیندی که به این شکل جاری شده معمولاً منجر به تغییراتی درونی و بیرونی در بینش، فکر و رویکرد می‌شود، از همین رو، گاهی بهتر است بیشتر دانسته‌های قبلی را وارد کار نکنیم و اجازه دهیم محیط به منبع الهام بدل شود. در چنین فرآیندی، همه‌چیز را نمی‌توان به دقت از پیش تعیین کرد.

یکی از دلایل علاقه‌ام به پروژه‌های مکان‌محور همین است: این نوع کارها در بسیاری از مواقع جمود و ثبات را به چالش می‌کشند و منجر به تحول می‌شوند. همچنین، کار در فضای باز و مقیاس بزرگ، چالش‌های مختص خود را دارد و نیازمند مدیریت عوامل زیادی است در حالی که در حقیقت بسیاری از عوامل خارج از کنترل ما هستند. این ناشناخته‌ها و تغییرات غیرمنتظره، گاهی به نفع کار عمل می‌کنند و هر پروژه به تجربه و منبع الهامی برای پروژه‌های بعدی تبدیل می‌شود.

در پروژه‌ی «میراث صنعتی» (مهرماه ۱۴۰۰) در کارخانه‌ی دیهیم نیز چنین رویکردی را دنبال کردم. تصمیم داشتم از آنچه به جا مانده بود استفاده کنم؛ بقایایی که حامل خاطرات و تاریخ‌هایی فراموش شده بودند. با آگاهی از تاریخشان، نگاه من به آن‌ها دگرگون می‌شد و این بقایا به بخشی از فرآیند خلق تبدیل شدند.

در ادامه، با استقرار طولانی‌مدت‌تر در کارخانه و برپاکردن فضایی برای کارم در آنجا، یک روز که مشغول عکاسی از غروب بودم، متوجه یک «جا» شدم: گودالی که جای چیزی بود که دیگر حضور نداشت، اما رد زمان همچنان بر آن باقی مانده بود. دیوارهایی که لایه‌های زمان را در خود جذب کرده بودند. این فضا مرا عمیقاً تحت تأثیر قرار داد و آن‌جا را در ذهن من به نقطه‌ی شروع پروژه تبدیل کرد.

این گودال و مسیری که بعدتر آماده شد تا بتوانیم به داخل آن راه پیدا کنیم برایم عرصه‌ای از تعامل میان مکان و زمان بود. از همان آغاز، کارخانه در ذهن من به قلمرو «امر پیکچرسک» تعلق داشت؛ فضایی که ویرانی‌هایش، زیبایی‌شناسی خاصی را به خود اختصاص داده بود. کارخانه‌ای که پس از ورشکستگی و تقریباً ده سال متروک ماندن، بار دیگر به روی جمعی، این بار گروهی از هنرمندان، گشوده شد، برایم همان جاذبه‌ی تضاد و زیبایی ناهنجار را داشت: فضایی که در آن، گذر زمان و فروپاشی ساختارها به عنوان عناصر زیبایی‌شناختی در هم تنیده شده بودند. به همین دلیل، زیبایی‌شناسی ویرانه‌ها که بخشی از امر پیکچرسک است، به مرکز ثقل پروژه‌ی من تبدیل شد.

زوال و فروپاشی، یکی از مضامین کلیدی در کار من است. به‌طور کلی، کارهایم فرآیند‌محور هستند و به تدریج از خلال تجربه‌های زیسته نمایان می‌شوند. در بیان این ایده، وامدار «تاریخ طبیعی زوال» نوشته‌ی بارانه عمادیان هستم که در بخشی از آن نوشته شده «تاریخ طبیعی، حیات ابژه را که همان تخریب آن توسط امر کلی است، به نمایش می‌گذارد و فرآیند تاریخی را به نوعی تجربه‌ی زیسته بدل می‌کند.»

پروژه‌ها برای من هیچ‌گاه از ابتدا مشخص و نهایی نیستند؛ بلکه بخش‌هایی از کار در جریان پروژه ظهور پیدا می‌کنند. در پروژه‌ی گودال، نشانه‌هایی از حضور خود و

گذر زمان را به فضا اضافه کردم. برای همین، طی روندی تجربی، عکس‌هایی از غروب که هر روز از همان مکان ثبت می‌کردم را روی کاغذ بک‌لایت چاپ کردم و بر زمین پهن کردم تا باد، و باران و آفتاب به طور طبیعی بر آن‌ها تأثیر بگذارند. این عناصر، بخشی از تصویر من را زودند و مرا با صفحه‌ای مواجه ساختند که هرچند مخدوش شده بود، اما لایه‌های جدیدی از معنا را در خود حمل می‌کرد.

این تصاویر، تحت تأثیر عوامل محیطی، به چیزی دیگر تبدیل شدند؛ ردپای طبیعت بر آن‌ها نقش بسته بود، ابژه و طبیعت در فرآیند نابودی روی هم اثر گذاشتند. سعی داشتم تصاویر رسوب‌یافته در مکان را برای ساخت سازه‌ای ناپایدار و موقت استفاده کنم؛ گویی من در این گودال، زمان را انباشت کرده‌ام.

بخشی از ثبت روزانه‌ام که تاریخ را حمل می‌کند در این گودال گذاشتم تا مخدوش شود و سپس سعی داشتم تا با پیچیدن این تصاویر به دور آنها یک فضا را به یک مکان امن اما موقت تبدیل کنم. قرارگرفتن متریال شکننده و زوال‌پذیر در کنار میلگرد های محکم برایم اهمیت ویژه‌ای دارد؛ گویی نوعی خشونت و فشار را این دو متریال در کنار هم تجربه می‌کنند. شکنندگی و تهاجم هم‌زمان، هرچند هیچ‌یک بر دیگری فائق نمی‌آیند، اما برای من به نحوی شبیه به دست و پنجه نرم کردن با شرایط کنونی است.

بی‌فو توآن، نویسنده‌ی فقید چینی-آمریکایی می‌نویسد «مکان، امنیت است؛ مکان، آزادی است: به یکی وابسته‌ایم و مشتاق دیگری. هیچ‌کجا مثل خانه وجود ندارد.» این جمله‌ی او همیشه در طول این پروژه در ذهنم بوده است و منبع الهامی برای طرح پرسش‌هایی بوده، از جمله این که چگونه می‌توان فضا را به مکان تبدیل کرد، چگونه می‌توان زیست موقت داشت، چگونه خاطرات و داستان‌ها روی ادراک ما در مکان‌ها تأثیر می‌گذارند و معنای تازه‌ای به آن‌ها می‌دهند.

در طرح‌ریزی و صورت‌بندی این پروژه، تنش دائمی میان حضور در این جهان و زوده‌شدن مستمر، تنش میان امر متعالی و امر فانی، بخشی از تاریخ طبیعی و فرآیند زوال و نابودی تمرکز اصلی بوده است. با دیدن ویرانه‌ها می‌توان به گذر زمان پی برد و سعی داشته‌ام با انجام یک پروژه‌ی فرآیند‌محور و زمانمند که بخشی از ثبت روزانه‌ام بوده، آنها را مخدوش و با باقیمانده‌ها امری نو به وجود آورم. در طول کار، تأمل بر امر متعالی و ابدی تنها به واسطه‌ی امر گذرا و ویران ممکن بوده است.

توجه من به یک امر و ثبت روزانه‌ی آن، تمرکز بر یک تکرار بوده است؛ تکراری که از خود زندگی برمی‌آید ولی هر بار تفاوت نیز دارد. هرچه این استمرار بیشتر می‌شود، در خود معنای بزرگ‌تری ایجاد می‌کند. از این رو، عکاسی از غروب آفتاب هم برای من با آمدن به کارخانه و ثبت هر روزی آسمان در ساعتی مشخص شروع شد، و کم‌کم غروب جای آن ساعت را گرفته و کانون تمرکز شد؛ دیدن عظمتی که از جلوی چشم محو می‌شود، اما می‌دانیم که باقی خواهد بود و به تکرارش امیدواریم. غروب و زمانی که بین هست و نیست خورشید وجود دارد، هم‌زمان که بیانگر گذر زمان و ادامه‌ی حیات بود، یادآور از دست رفتن آن نیز هست. مطابق همین دیدگاه، عکس‌ها به صورت طومار درآمده‌اند تا نمودی از انباشت و تلاش برای حفظ زمان باشند.

در ادامه‌ی فرآیند، با تأثیر گرفتن و اثر گذاشتن هم‌زمان، هم پروژه پیش رفت و هم از محیط تأثیر بیش‌تری گرفتم. عکس‌ها در محیط قرار گرفتند و با محیط وارد نوعی رابطه‌ی متقابل شدند. در این کار، رد محیط بر آن‌ها ثبت شد و هم‌زمان، رد آن‌ها بر زمین باقی ماند. وقتی خودم در آن مکان حضور نداشتم، آن‌ها به تأثیر متقابل ادامه می‌دادند، و بعد که باز با آن‌ها مواجه می‌شدم از چگونگی و کیفیت این تأثیر فقط آثاری باقی مانده بود.

این انباشت زمان و تأثیرها به تدریج منجر به ساخت ماکت‌هایی شد که با تغییرات پی‌درپی تبدیل به حجم‌هایی فلزی و زمخت شدند که ماهیتی متأثر از فعل و انفعالات متریال‌ها در گودال داشته، اما مستقل هستند. این حجم‌ها تحت تأثیر فضاهای مثبت و منفی، غیاب، فقدان، زوال و بازبینی مکان و زمان شکل گرفتند و از حرکت اجسام طی فرآیندهای طبیعی مثل باد الهام پذیرفته‌اند. آن‌ها به نوعی، پناهگاهی موقت محسوب می‌شوند که خود هم‌زمان که رسوب‌یافته و بازمانده‌اند، از باقیمانده‌هایی از گذشته نیز محافظت می‌کنند.